

[کلام آقای هاشمی: استفاده حکم وضعی عام از امر به ایتاء زکات 1](#_Toc94887066)

[اشکال اول: ثبوت حکم تکلیفی در حق عاصی 2](#_Toc94887067)

[اشکال دوم: ارشادی نبودن نهی از اکل مال غیر 2](#_Toc94887068)

[اشکال سوم: عدم ثبوت حکم وضعی در حق غیر مخاطبین 3](#_Toc94887069)

[بیان دیگر آقای هاشمی: استفاده دو مفاد حکم تکلیفی و وضعی از امر 3](#_Toc94887070)

[اشکال اول: عدم ثبوت حکم وضعی در حق غیر مخاطبین 3](#_Toc94887071)

[اشکال دوم: وحدت دلالت مطابقی در امر 4](#_Toc94887072)

[تنظیر بحث به بحث کشف ملاک 4](#_Toc94887073)

[توضیح اشکال در ادله زکات 5](#_Toc94887074)

[جمع بندی مناقشات در کلام آقای هاشمی 5](#_Toc94887075)

[مناقشه اول: وحدت مفاد مطابقی اوامر زکات 5](#_Toc94887076)

[مناقشه دوم: عدم ثبوت حکم وضعی در حق غیر مخاطبین 6](#_Toc94887077)

[تردید در صحت تمسک به اطلاق مقامی مجموع ادله برای اثبات زکات در مال صبیّ و مجنون 7](#_Toc94887078)

**موضوع**: اشتراط بلوغ در زکات /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## کلام آقای هاشمی: استفاده حکم وضعی عام از امر به ایتاء زکات

بحث در این باره بود که آیا در مال صبیّ، زکات ثابت است؟ برخی می فرمایند که مقتضی وجوب زکات و ثبوت زکات در مال صبیّ نیست. آقای هاشمی پاسخ هایی دادند.

اولا: همه ادله زکات به لسان امر نیست و برخی به لسان بیان حکم وضعی است و این ادله اطلاق دارند. در این باره در جلسه قبل صحبت کردیم.

ثانیا: ادله ای که به لسان امر است، در مورد زکات و سایر واجبات مالی، جنبه ارشاد دارد و به این ارشاد می کند که حق غیر در این مال تعلّق گرفته است. نظیر نهی از مال غیر یا ثمن عذره که به جهت مال غیر بودن، از اکل نهی شده است. ایشان در ادامه می فرماید: شکی نیست اگر شخص متعذّر از پرداخت زکات باشد، زکات از بین نمی رود یا در صورت حصول اغماء یا نوم، زکات ساقط نمی شود. یا در صورتی که مکرِه او را از پرداخت زکات منع کند، زکات ثابت است. یا عصیان باعث نمی شود زکات در مال نباشد. آیا فقیهی احتمال می دهد که این حکم وضعی به واسطه این امور، برداشته شود؟ ایشان بیان دیگری را نیز مطرح کرده است. پیش از آنکه وارد بحث از بیان دیگر آن شویم، بیان اول را مورد بحث قرار می دهیم.

درباره کلام ایشان دو اشکال در مثال های ایشان و یک اشکال در اصل کلام ایشان وجود دارد.

### اشکال اول: ثبوت حکم تکلیفی در حق عاصی

آقای هاشمی عاصی را در قبال سایر موارد ذکر کرده است در حالی که این مطلب صحیح نیست. زیرا عاصی مأمور به زکات است اما عمل نمی کند بر خلاف عاجز و مغمی علیه که مأمور نیستند. پس حکم تکلیفی مقیّد به اطاعت نیست و ذکر عاصی در قبال عاجز و مغمی علیه، خلط عجیبی است زیرا در حق عاصی، حکم تکلیفی وجود دارد بر خلاف ممنوع من قبل السلطان، محبوس، مغمی علیه و مانند آن که حکم تکلیفی در حق آنها فعلی نیست. اساسا توهّم نمی شود که عاصی حکم وضعی نداشته باشد زیرا حکم تکلیفی در حق او وجود دارد.[[1]](#footnote-1)

### اشکال دوم: ارشادی نبودن نهی از اکل مال غیر

نهی از اکل مال غیر که ایشان مثال زده، ارتباطی به بحث حاضر ندارد. نهی از اکل مال غیر، تکلیفی است و ارشاد به مال غیر بودن نیست. ایشان باید مصداق نهی از اکل مال غیر را گفت نه نهی کلی از اکل مال غیر. مثلا «لا تأکلوا ثمن العذره» به این معناست که ثمن عذره به ملک بایع داخل نشده است. پس دو بحث وجود دارد: «لا تأکلوا المال الربوی» به این معناست که ربا مملّک نیست. اما «لا تأکلوا مال الغیر» اینگونه نیست و نمی تواند ارشاد باشد. آیا ارشاد به این است که مال غیر، مال غیر است؟ پس باید مصداق های مال غیر را در نظر گرفت. مثلا نهی از اکل ربا، به این معناست که مال غیر است و مال کسی است که با او معامله ربوی صورت گرفته است. پس تعبیر نهی از اکل مال غیر، تعبیر خوبی نیست هر چند مثال نهی از اکل ثمن عذره، مثال درستی است.

### اشکال سوم: عدم ثبوت حکم وضعی در حق غیر مخاطبین

فرض آن است که امر به زکات، امری تکلیفی است که به بالغین و عاقلین خطاب شده است و می گوید: ای مسلمانان بالغ و عاقل، زکاتی که در اموال شما وجود دارد را پرداخت کنید. از این امر استفاده می شود که در اموال بالغین عاقلین، حقی برای فقرا ثابت است. پس با پذیرش تمام سخنان ایشان و ظهور امر در ثبوت حق برای فقرا، از ادله تنها استفاده می شود که در اموال مخاطبین به این اوامر، حق ثابت است. بنابراین چون مخاطب این اوامر، بالغ عاقل است، نمی توان ثبوت حق در مال صبیّ را با تمسک به این اوامر اثبات کرد.

## بیان دیگر آقای هاشمی: استفاده دو مفاد حکم تکلیفی و وضعی از امر

ایشان در ادامه، بیان دیگری ارائه داده، می فرماید:

و ان شئت قلت: المستفاد من ادلة الزکاة و الخمس مطلبان مستقلان فی عرض واحد الحکم التکلیفی بوجوب دفع الزکاة و الخمس و الحکم الوضعی بان خمس المال او عشره و نصف عشره متعلق لاسباب الخمس و الزکاة کما هو ظاهر اللام فی ادلة جعل الزکاة و الصدقة للفقراء و المساکین و غیرهم و جعل الخمس لله و للرسول و لذی القربی ...

ایشان می فرماید: از دلیل دو مفاد استفاده می شود. یک مفاد، حکم تکلیفی به وجوب دفع زکات و دیگری حکم وضعی به ثبوت زکات.

### اشکال اول: عدم ثبوت حکم وضعی در حق غیر مخاطبین

همان اشکالی که در تقریب قبل بیان شد، در این تقریب نیز وارد می شود. به این بیان که حکم وضعی به ثبوت زکات در مال کسی شده که مأمور به حکم تکلیفی وجوب دفع زکات شده و ربطی به مال دیگری ندارد. در نتیجه، تنها حکم وضعی در حق بالغ عاقل که مخاطب حکم تکلیفی است، قابل برداشت است و نمی توان حکم وضعی را در حق صبیّ که مخاطب حکم تکلیفی نیست، برداشت کرد.

### اشکال دوم: وحدت دلالت مطابقی در امر

اشکال دیگری که مشترک بین دو بیان است، این است که «آتوا الزکاه» یک مفاد بیشتر ندارد نه دو مفاد.

#### تنظیر بحث به بحث کشف ملاک

شبیه به این مطلب در بحث استفاده ملاک از اوامر به اطلاق ماده، وجود دارد. مرحوم نائینی تقریب می کند که امر «یجب الصلاه» دو مفاد دارد: یکی «الصلاه واجبه» و دیگری «الصلاه ذات ملاک». «الصلاه واجبه» به حکم عقل مقید به قدرت است یا به حکم شرع مقیّد به عدم حرج می شود. بنابراین برای کسی که نماز برای او مقدور نیست یا حرجی است، «الصلاه واجبه»

نیست. اما تقیید این مفاد دلیل به حکم شرع یا عقل، باعث نمی شود مفاد دیگر نیز مقیّد شود. بنابراین «الصلاه ذات ملاک» اطلاق دارد و در موارد غیر مقدور و حرج، ملاک وجود دارد. این تقریب در بحث کشف ملاک از اطلاق ماده بیان شده است. این تقریب در صورتی است که در امر، قید قدرت نیامده باشد. اما در مواردی که در امر قید قدرت آمده است مانند: «اذا قدرت فصلّ»، مفاد جمله این است که «الصلاه علی الرجل القادر واجبه». معنای آن این است که «الصلاه لمن قدر علیه ذات ملاک» بنابراین نمی توان از آن نسبت به کسی که قدرت ندارد، ملاک دار بودن را استفاده کرد.

در بیان مرحوم نائینی، مراد از ماده موضوعی است که وجوب به آن تعلّق گرفته است. در فرض اول، ماده وجوب، صلاه به صورت مطلق است اما در فرض دوم، ماده وجوب، صلاه برای قادر است. پس در صورت اول، می توان ملاک دار بودن را در صورت عجز استفاده کرد ولی نمی توان در صورت دوم، ملاک دار بودن را در صورت عجز استفاده کرد.

باید دانست: اصل این تقریب برای آقا سید محمد فشارکی است که مرحوم نائینی و حاج شیخ و دیگران این تقریب را دنبال کردند.

در بحث کشف ملاک این اشکال وجود دارد که ذاتا از دلیل فهمیده نمی شود که «صلّ» دو مفاد مستقیم دارد. بله «الصلاه واجبه» مدلول التزامی عقلی دارد و این مدلول التزامی برای کسی است که قائل به تبعیت وجوب از ملاک است. اما این دلیل دو مدلول مطابقی ندارد یکی «الصلاه واجبه» و دیگری «الصلاه ذات ملاک». بلکه مدلول «صلّ» تنها «الصلاه واجبه» است ولی چون وجوب با ملاک دار بودن ملازم است، از آن دلیل ملاک دار بودن استفاده می شود. پس با مقیّد شدن وجوب، ملاک دار بودن نیز مقیّد می شود زیرا دلالت مطابقی ندارد و دلالتی عقلی است که به تبع ملازمه بین وجوب خارجی و ملاک دار بودن آمده است.

بله آیت الله والد معتقد هستند که در برخی از ادله، به تناسبات حکم و موضوع دلالت عرفی وجود دارد که باعث می شود از ادله، وجود ملاک استفاده شود. حتی ایشان می فرماید: در مواردی که ماده مقیّد باشد نیز این دلالت عرفی می تواند وجود داشته باشد و این دلالت عرفی تابع اطلاق ماده نیست. در برخی از موارد استفاده می شود که قید مطرح شده، قید فعلیت حکم است نه فعلیت ملاک. همانگونه که روشن است این بحث، بحث دیگری است و حتی مطابق بیان آیت الله والد، نمی توان مستقیم از ادله، دو مدلول را استفاده کرد.

#### توضیح اشکال در ادله زکات

همین اشکال در بحث ادله زکات نیز وجود دارد به این بیان که از «آتوا الزکاه» وجوب زکات استفاده می شود. وجوب زکات به خاطر این است که حقی برای غیر در مال وجود دارد و باید حق او را پرداخت کرد. هر چند این مطلب صحیح است اما «آتوا الزکاه» دو مدلول مطابقی جداگانه ندارد. بلکه وجود حق، مدلول التزامی است به این جهت که می دانیم پرداخت زکات به خاطر حکم تکلیفی صرف نیست و به خاطر حکمی وضعی است که منشأ آوردن حکم تکلیفی شده است. اما آیا می توان این حکم وضعی را نسبت به مواردی که حکم تکلیفی وجود ندارد، ثابت کرد؟

آقای هاشمی اشاره کردند که هیچ فقیهی ملتزم نمی شود که حکم وضعی مقیّد به قدرت است و در ظرف عجز یا اغماء ساقط می شود. اما علت این مطلب همان تناسبات حکم و موضوع است که آیت الله والد اشاره کردند. به این بیان که از دلیل مستقیما تنها ثبوت زکات نسبت به کسی که مأمور به پرداخت زکات است، استفاده می شود اما عرفا در حکم وضعی، قدرت دخیل نیست. پس مفاد بدوی دلیل این نیست که حکم وضعی، عام است.

## جمع بندی مناقشات در کلام آقای هاشمی

خلاصه آنکه، فارغ از اشکالات جزئی به مثال های ایشان، کلام آقای هاشمی دو اشکال اساسی دارد/

### مناقشه اول: وحدت مفاد مطابقی اوامر زکات

اشکال اول این است که ادله دو مفاد ندارد بلکه یک مفاد دارد و آن هم، حکم تکلیفی است. از حکم تکلیفی به دلالت عقلی، حکم وضعی استفاده می شود. بله دلالت عرفی در اینجا وجود دارد که قدرت و امثال آن در حکم وضعی دخالتی ندارد. اما در صورتی که احتمال دخالت بدهیم، نمی توان حکم وضعی مطلق را کشف کرد. به فرض، امر به پرداخت مالیات شده است. آیا می توان از این دلیل استفاده کرد که بر مریض و ناتوان، مالیات لازم است؟ امکان دارد مالیات مختص به کسی باشد که توانایی داشته باشد و مریض نباشد. مثال روشن تر، کفاره است. احتمال دارد، کفاره به عنوان کفّاره ثابت باشد یا به عنوان ضمان و جبران ثابت باشد. آیا می توان از این دلیل استفاده کرد که کفاره برای مریض نیز ثابت است؟ بله در مواردی مثل ضمان که به تناسبات حکم و موضوع کشف می شود ضمان برای جبران است، حکم وضعی عام کشف می شود. در این موارد، صغیر و کبیر در خصوصیت عقلایی مثبت حکم، دخالتی ندارد و به همین دلیل، ضمان برای صغیر نیز ثابت می شود. اما در مواردی که احتمال دارد حکم وضعی مختص به قادر باشد مانند موارد کفارات، از امر استفاده نمی شود که حکم وضعی عام نسبت به غیر قادر نیز وجود دارد.

### مناقشه دوم: عدم ثبوت حکم وضعی در حق غیر مخاطبین

اشکال دوم این است که بر فرض صحت همه این مطالب و وجود دو مفاد در دلیل ایجاب زکات، این بحث ارتباطی به بحث ما ندارد. بحث این است که مخاطب، بالغ عاقل است و در مال او، حقی برای فقرا وجود دارد. پس – به فرض - در حق مخاطب، دو مفاد حکم تکلیفی و حکم وضعی وجود دارد و این ارتباطی به بحث ندارد زیرا در مقام اثبات وجود حق در مال غیر مخاطب یعنی صغیر هستیم.

به نظر می رسد، با این ادله نمی توان اثبات کرد مقتضی برای ثبوت زکات در مال صبیّ وجود دارد. مباحث بعدی ایشان که آیا حاکم شرع می تواند زکات را اخذ کند؟ مطلب دیگری است که وارد بحث از آن نمی شویم.

سوال: ادعای آقای هاشمی این است که برخی از ادله، مثبت حکم وضعی هستند مانند دلیل مثبت زکات که «لام» در آن به کار رفته و ظاهر «لام» حکم وضعی است.

پاسخ: در مباحث آقای هاشمی نوعی شلوغی وجود دارد. بحث از مفاد «لام» در حقیقت بازگشت به وجه اول است که در برخی از ادله، احکام به لسان امر نیست و به لسان وضع است. به همین دلیل در وجه دوم، نباید به این بحث اشاره می شد زیرا وجه دوم ایشان این بود که از ادله ای که به لسان امر است، حکم وضعی عام نسبت به صغیر استفاده می شود.

سوال: آقای هاشمی فرموده: و هذا هو المستظهر من مجموع ادله الخمس و الزکاه. پس ایشان از مجموع ادله این مطلب را استفاده کردند و اشکال اول شما وارد نیست.

پاسخ: هذا هو المستظهر جمع بندی دو وجه است. اگر وجه دوم ایشان نیز درباره خطاب هایی بود که به لسان وضع است، دیگر با وجه اول تفاوتی نداشت و نمی توانستند آن را به عنوان وجه دوم بیان کنند.

سوال: اگر تنها این خطاب ها وجود داشت که در پنج شتر، یک گوسفند است، آیا بحث تفاوتی می کرد؟

پاسخ: نکته ای بیان می شود که شاید پاسخ شما نیز روشن شود.

## تردید در صحت تمسک به اطلاق مقامی مجموع ادله برای اثبات زکات در مال صبیّ و مجنون

اشکالی مرحوم صاحب جواهر داشت که «فی خمس من الابل شاه» در مقام بیان مکلّف نیست و تنها در مقام بیان مقدار و نصاب است. در آنجا این مطلب اشاره شد که سخن صاحب جواهر صحیح است و این دلیل در مقام این جهت نیست. اما ممکن است از اطلاق مقامی مجموع ادله استفاده کرد که حکم درباره صبیّ و مجنون نیز ثابت است. در این دلیل بیان شده: «فی خمس من الابل شاه» و در مجموع ادله ذکر نشده که این حکم مربوط به بالغین عقلاست. پس از اطلاق مقامی مجموع ادله می توان ثبوت حکم وضعی عام را استفاده کرد. شبیه به این بیان در «آتوا الزکاه» - منهای این بحث که امر تکلیفی درباره صبیّ معنا ندارد- نیز جاری است که خود «آتوا الزکاه» در مقام بیان خصوصیات نیست و در مقام اصل تشریع است. نوع عمومات قرآنی و عموماتی که در مقام بیان اصل تشریع هستند، اطلاق لفظی ندارند زیرا در مقام بیان قید و قیود حکم نیستند. اما اطلاق مقامی مجموع ادله جانشین اطلاق لفظی دلیل می شود.

این سوال وجود دارد که آیا واقعا اطلاق مقامی مجموع ادله اقتضا می کند که در مال صبیّ و مجنون نیز زکات ثابت باشد؟

به نظر می رسد، اگر حکم درباره حالت های نادری مانند صبیّ و مجنون ثابت باشد، به طور متعارف تصریح می شود و به عمومات اکتفا نمی شود. پس برگزار کردن حکم به سکوت از نظر عقلایی قابل تأمل است. به خصوص با توجه به تفاوت هایی که بین صغار و کبار در احکام تکلیفی وجود دارد و برخی از احکام وضعی نیز بین صغار و کبار، متفاوت است. در نتیجه، اکتفا به عمومات و اطلاق مقامی مجموع ادله برای اثبات حکم وضعی در مال صبی و مجنون، محلّ تأمل است. زیرا این سوال وجود دارد که آیا از نظر عقلایی برای ثبوت زکات در مال صبیّ، تصریح می شود یا به سکوت واگذار می شود؟

اگر حکمی وضعی بین عقلا وجود داشته باشد مانند ضمان، می توان با توجه به ارتکازات عقلایی، ثبوت حکم وضعی را در حق صبیّ استفاده کرد. اما در حکم خاص شرعی که عقلا آن حکم را ندارند مانند حج که حکمی وضعی است و بر ذمّه ثابت می شود، نمی توان به وضوح استفاده کرد که این حکم وضعی عام است و در حق صبیّ نیز ثابت است. در این موارد، این سوال وجود دارد که آیا از «لله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلا» می توان استفاده کرد که ذمّه صبی مشغول به حج است و این ذمّه و لو به نائب گرفتن باید اتیان شود؟

به نظر می رسد، در اموری که مشابهات عقلایی وجود داشته باشد و این مشابهات عقلایی اختصاص به کبار ندارد، از دلیل حکم عام استفاده می شود و اگر این مشابهات عقلایی اختصاص به کبار داشت، حکم خاص استفاده می شود. اما در مواردی که جعل شرعی مستقل وجود دارد و مشابهات عقلایی ندارد، نمی توان عمومیت حکم را از دلیل استفاده کرد. مانند زکات که مشابهات عقلایی روشنی ندارد که بتوان از آن عمومیت یا اختصاص حکم را استفاده کرد. شاهد بر این مطلب نیز وجود سوالات خاص درباره ثبوت زکات در مال صبیّ است. اگر عمومات در اثبات زکات در مال صبیّ کفایت می کرد، دیگر احتیاجی به سوال نبود. سوال از ثبوت زکات در مال صبیّ به این دلیل است که از نظر عقلایی، عمومات ادله اولیه و لو به برکت سکوت، برای اثبات ثبوت زکات کفایت نمی کند و باید در صورت وجوب، تصریح شود. علاوه بر سوالاتی که میان اصحاب ائمه مطرح است، بین عامه نیز سوال از ثبوت زکات در مال صبی مطرح است و همین کاشف از عدم اکتفا به عمومات ادله اولیه در ثبوت زکات در مال صبیّ است.[[2]](#footnote-2)

خلاصه آنکه، برخی از موارد نادر مانند صغار و مجانین هستند که عقلا برای حکم آنها به عمومات اکتفا نمی کنند. چنانچه در بحث حق الماره بیان شد، برخی از صور، نادر است که حتی در صورتی که سوال شود و قیدی در سوال وجود نداشته باشد، این صورت ها مراد نیست زیرا در صورت قصد سوال از این صورت، تخصیص به ذکر می دادند.

در بحث حاضر، اصراری به نفی اطلاق مقامی مجموع ادله درباره ثبوت زکات در مال صغیر و مجنون نداریم و برای ما محلّ تأمل است و باید دقت کرد تا دید آیا می توان به اطلاق مقامی مجموع ادله در این موارد، تمسک کرد؟

سوال: در فرض شک در اکتفا عقلا به سکوت یا عدم آن، وظیفه چیست؟

پاسخ: این فرض، مجرای برائت است و چون ظهور ادله در ثبوت زکات اثبات نمی شود، برائت جاری می شود.

سوال: در بحث اموال، خصوصیتی وجود دارد که شاید نظر عقلا این باشد که اموال صغار نیز مشمول قواعد کلی اموال شود. به این خاطر که راهی برای فرار از پرداخت مالیات و زکات، فراهم می شود. یکی از راه های فرار از خمس، هدیه دادن مال به دیگری است. برای عقلا مهم نیست، مالک کیست و مهم آن است که مال در اختیار چه کسی است؟ به همین دلیل در مالیات بر ارث، مالیات را و لو وارث صغیر باشد از مال بر می دارند.

پاسخ: شما مشابه زکات را مالیات های عقلایی تصویر کردید و بیان کردید مالیات های عقلایی عام است. اگر مالیات، مشابه عقلایی زکات باشد و واقعا مالیات از نظر عقلایی عام باشد، مطلب شما صحیح است. بحث این است که اگر زکات، حکم شرعی محض باشد و ریشه ها عقلایی و مشابهات عقلایی نداشته باشد، اثبات عمومیت زکات مشکل است. مثل حج که به هیچ وجه در آن، حکم عام برداشت نمی شود. به خصوص آنکه جعل ابتدایی زکات، به عنوان مطهّر بودن برای مؤدی زکات است چنانچه بیان شده: «یطهّرهم و یزکّیهم بها». اگر گفته شود: حقی در اموال شما قرار داده می شود تا صفت بخل در وجود شما نباشد. آیا می توان گفت این حق درباره صبی و مجنونی که از مقسم بخل خارج هستند، ثابت است؟

خلاصه آنکه، وجود اطلاق مقامی مجموع ادله در اینجا محلّ تأمّل است. البته در بحث حاضر، روایات خاصی وجود دارد که زکات را در اموال صبیّ نفی کرده است و مباحث وابسته به وجود اطلاق مقامی یا عدم آن نیست.

نتیجه آنکه، به دلیل جمع بین ادله، زکات در اموال صبیّ وجود ندارد. درباره غلّات صبیّ، استحباب اخراج زکات بر ولیّ یا بعد از بلوغ ثابت است. اما درباره مواشی و طلا و نقره، چنین استحبابی از ادله استفاده نمی شود.

1. مقرّر: قائلین به انحلال تکلیف می گویند: هدف از ایجاب، تحریک عبد به سمت فعل است. با این فرض، ایجاب عمل بر شخصی که قصد عصیان دارد، لغو است. زیرا ایجاب نمی تواند باعث ایجاد داعویت در عاصی شود و او را بر انجام عمل تحریک کند. پس حکم تکلیفی در حق عاصی وجود ندارد اما حکم وضعی در حق او ثابت است. البته این بیان قابل مناقشه است و ناشی از خلط بین خطاب و تکلیف است. هر چند خطاب خاص به عاصی، لغو است اما مکلّف بودن عاصی لغو نیست و اثر آن اتمام حجت و تصحیح عقاب است. انحلال نیز از ناحیه تکلیف صورت می گیرد نه از ناحیه خطاب. به همین دلیل نمی توان گفت: خطاب به عاصی لغو است زیرا خطاب به صورت عام و به تمام مکلّفین است و انحلالی در آن صورت نگرفته است و تنها می توان گفت: تکلیف به تعداد مکلّفین منحل است و هر یک اطاعت و عصیان مستقلی از دیگری دارند و شروط تکلیف در حق هر یک باید جداگانه بررسی شود. اما این ارتباطی به شروط خطاب ندارد و قصد عصیان نداشتن، شرط خطاب است نه شرط تکلیف. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوال: امکان دارد گفته شود: کثرت سوال به این دلیل است که با وجود اطلاق مقامی و دلالت اطلاقات اولیه بر ثبوت زکات در مال صبیّ، مردم سوال می کردند تا شاید بتوانند به نحوی زکات اموال صبیّ را پرداخت نکنند. پس وجه سوال، عدم دلالت عمومات نیست و برای پیدا کردن وجهی برای پرداخت نکردن زکات است.

   پاسخ: معمولا سوال در صورتی اتفاق می افتد که نتیجه سوال به ضرر شخص نباشد. به همین دلیل در آیه قرآن آمده «لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم» با این فرض، می توان احتمال مذکور را پذیرفت. [↑](#footnote-ref-2)